

# پاښتون

۵۹  
۵۵۰۰۵۵

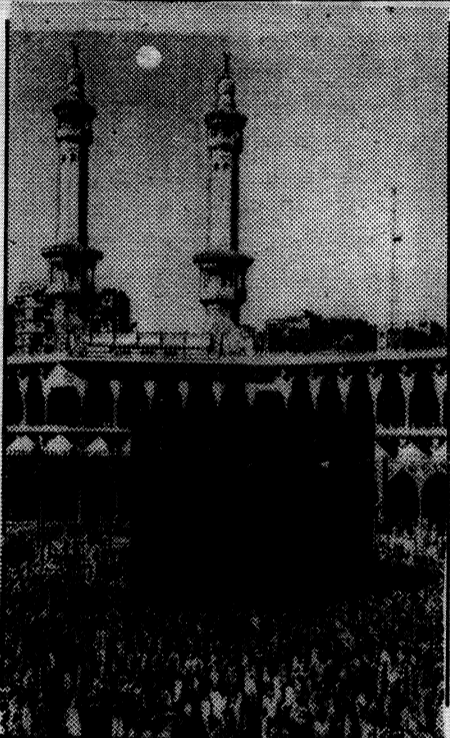
نشریه روزانه افغانستان

چون تېج بدست آری مردم توان گشت  
این تېج نه از هم ستمکاران کردند  
عصی بر حق یکی گشته تفت آید  
چیران شد گرفت به زندان گشت  
گفتا که کراستی تا گشتی زار  
تا بار که او را کشت که ترا گشت  
انگشت مکن ز بچه در کوفتن کس  
تا کن گشت در بچه در کوفتن گشت  
میکم نه شتر دلی

شنبه ۱۳۷۰ ش صفر المظفر ربیع الاول ۱۴۱۲ اگست و سپتمبر ۱۹۹۱ شماره ۳۲

## میلاد با سعادت پیامبر اسلام گرامی باد

پا برهنه گان و توده های  
عاصی نجد و حجاز قرار گرفت  
میلاد حضرت محمد مصطفی (ص)  
در آن شبستان ظلمت قبا، در  
واقع طلوع آفتاب رستگاری و معرفت  
انسان ورهایی از چنگال او هام  
و خرافات بود. در آن روزگار وضع  
اجتماعی مردم شبه جزیره عرب  
به خصوص سبزه زمین جفا و تیره و  
نابینه سامانی بود و شیرازه  
هستی اجتماعی قبیله عرب به  
دست ظلم نادانی و جهالت  
گرامی حراج میگردد.  
حکمت گزینش محمد (ص)  
بر سبب پیامبری و هدایت بند  
گان خدا نیز از این امر سبزا  
نخواهد بود که خداوند برای  
رهايي چنین قوم در رسانده  
واهل بیت متبذره سرداری را از  
(ص ۳)



سخن گفتن در باره شهریار  
چلچراغ به دست قلمرو حجت و  
ایمان و پیشوای رسالت برد و  
عالم اسلام حضرت خاتم النبیین  
محمد مصطفی (ص) صرافاد قالب  
حرفهای تشریفاتی و قرار دادی  
نگذرد و نگردد در این روزه های  
کوچک نمیتواند مثال برجسته او را  
در ذهن خواننده مجسم گرداند.  
او که رهبر بود و خداوند او  
را برای رهبری و دعوت امت  
مصصبت برد و شبه جزیره عرب  
برگزید و به گفته سعدی  
مرد امی که ایچد نخوانده بود  
ولس کتابخانه هفت ملت شسته  
جاری ساخت و داعیه او که از  
سرچشمه زلال حقیقت آب می  
خورد و بر بنیاد برتراری  
کیش شکوهند یکتا پرستی  
و زدودن سنن شرک و بت پرستی  
استوار بود، مورد پذیرش

### اعلامی جبهه متحد مردم افغانستان برای آزادی و دموکراسی

خاطر نشان ساخت به این اعتقاد  
یقین کامل دارد که  
دست دخالت خارجی در افغانستان  
یکی از دلایل مهم ادامه جنگ  
تشدید، خشونت و عقب دشمنی  
و نفاق ملیها ن مردم ما را  
تشکیل میدهد و در صورت  
قطع این دخالت که قطع صدور  
سلاح به جوا نشود و گریه قطع  
تمویل آنان و قطع حمایت  
همه جانبه از آنان را لازم دارد،  
ریشه های جنگ و آتش افکنی  
بیرین تنور گداز آن سرانجام  
خواهد خشکید.  
ما با تاسف معیاد پیشتر  
از سه ماه را که طی آن طرفین  
به زور از مایی های خونین  
تشویق شده اند، دارای  
اهداف و دیدگاه سالم نیستند.  
دانشیم چرا نباید قطع  
سلاح بلافاصله به مورد اجرا  
در بیاید.

هو طنان گرامی !  
خاموشی آتش جنگ ختم  
کشتار بجرحانه برادر با دست  
برادر و استقرار صلح در کشور  
یکی از اساسی ترین نیازهای  
انسانی اتباع به خون نشسته  
و طن ماست.  
داعیه ای که طی سالهای  
جنگ خواه ایصال از شدانه عمال  
داخلی، خواه دست دخالت  
سیطره جو بیانه خارجی تحقیق  
آنرا پیوسته جلو گرفته اند  
و آرزو های همبستگی مردم  
نشسته آرامش ما را به خاک و  
خون نشانده اند. یک دست  
بی دریغ سکر فرستاده است  
و دست دیگر سکا که هر کس به  
طریق هیبه افروخته و از دور  
دست به آتش گرفته است.  
آنچنانکه قبل برین طی  
ابلاغیه جبهه متحد مردم  
افغانستان برای آزادی و  
دموکراسی عامل خارجی ادامه  
جنگ در افغانستان خاطر نشان  
گردید، اینک مشاهده میشود  
که این عامل بیرونی تشدید جنگ  
اساس نظام جدید شوروی و آمریکا  
جو شبخانه امکان مییابد از  
میان برداشته شود و میشنودیم  
که هر دو ابر قدرت درگیر در  
معضله کشور ما که اهداف  
در ازبندی را دنبال میکرده اند  
اعلامیه مشترکی مبنی بر قطع  
صدور جنگ افزار به طرفین را  
به آگاهی میرسانند.

به شمول دهلیز های تدارکاتی  
کشور های منطقه سدود گردد  
و در امور داخلی ما کتوسن  
دخالتی، حتی از نامرئی  
ترین زاویه ها صورت نگیرد  
و برعکس این کشورها مردم ما  
را در جهت قطع آتش و استقرار  
صلح فقط با تابعیت از اراد  
از آنان کمک مادی و معنوی  
نمایند. میتوان گفت آنچه  
بر زبان ادعا میشود، در عمل  
تحقق یافتنی خواهد بود.  
ما هوادار ساعدت کشور های  
بزرگ شوروی - امریکا در حل  
سیاسی سایل کشور همتیم  
آنها بدون شک ضمانت  
کننده گان مهمی بشمار میروند  
اما تفاهم ابر قدرت ها نجایستی  
چنان صلحی را بر مردم ما تحمیل  
نماید که در نهایت به معنای  
باز هم ادامه و وابسته گی کشور  
ما به شرق یا غرب باشد؛ ما  
با صراحت اعلام میداریم که علیه  
هرگونه پافشاری روی منافع  
آز شدانه و سیطره جو بیانه  
باززه خواهیم کرد.  
ما طرفدار چنان راه حل  
هستیم که نقش مو سسه جهانی  
(ص ۷)

ما این تصمیم هر دو کشور  
تسلیم کننده در برابر  
طرفهای متخاصم را که پس  
از آن همه تعلل و چانه زدن  
ها بر سر ضائقه هد یگر سر  
انجام با سپردن فرصت آخرین  
ز و راز مایی های خونین به  
طرفین که مدت سه ماه را در سر  
میگیرد، اتخاذ نموده اند  
در حالیکه تحقق ملی انرا  
لحظه شماری می نماییم، به  
شابه نخستین قدم مو سس  
خارجی حل قضیه کشور از زبانی  
میکنیم.  
جبهه متحد مردم افغانستان  
برای آزادی و دموکراسی  
آنچنانکه طی اعلامیه خویش

## در حاشیه حوادث تخار

ترجمه: علی کو هستانی



حاکمیت رژیم باقیمانده  
اما حاکمیت دولت در ولایت تخار  
چراغرو با عهد؟ اساس این موضوع  
را میتوان به طور موجز و  
خلاصه دردم موجودیت احکام  
هسته گی با دولت و روحیه  
مخالفت عمومی نسبت به آن و  
سیاست های سراج کرد.  
حقیقت آنکه زنا بدیر اینست  
که سیاست حاکمیت در ولایت  
تخار به طلت دوروی و تفرقه  
افکنی و توطئه چینی مدتها قبل  
کینه و نفرت مردم را نسبت به  
آن برانگیخته بود. نیرو های  
وابسته به دولت هیچگونه  
تمایل و علاقه در دفاع از دولت  
و هیچگونه مشروعهتی برای  
فداکاری در راه آن را در خویش  
زنده نمی یافتند. درست  
پرسش حوادث جنگ در جلال  
آباد.  
با توجه به این تفاوت  
باور و تضاد مردم نسبت  
به احمد شاه سمود و جاذبه  
شخصیت در حال شکستن وی  
که اینک در کربلای حوادث  
طوفان خیز و رخداد های  
مرد آزادی عصر و زمان خویش  
میروند تکوین هستی پذیرد.  
واقمیت گواه روشن این  
امر است که شوروی نظارت تحت  
فرماندهی احمد شاه سمود  
(ص ۲)

اند، قبل برین از جنگ دولت  
خارج گردیده بود. در حال  
حاضر ولایت بد خشان مهارت  
است. فضا آباد مرکز ولایت  
شهرسازگه و خواهان و دروازه  
که واحد های اداری کوچک  
و حصار ای این ولایت اند.  
فضا آباد بنا بر صلحت  
های خاص خود شرو بنا بر  
عدم تمایل معنادار قوماندانان  
های اطراف آن ظاهرا در اختیار

به سلسله قزو پاشی اداره  
حاکمیت دولتی در ولایات و  
محلات کشور نظیر بامیان،  
کندهار، کاپیسا، خوست و  
... چندی قبل ولایت تخار  
نیز به صورت قطع از اختیار  
دولت خارج گردید. در حالیکه  
برخی محلات و سیح هجوار تخار  
مانند جرم، بهارک، کشم و ...  
که از نظر تعلق اداری به  
ولایت بد خشان مربوط



# در حاشیه حوادث تخار

با پیروی از آموزه‌ها و تجارب تلخ گذشته در شیوه مبارزه و کارکرد جهادی خویش، تغییرات مثبت و سالمی بوجود آورد و در تداوم آن اعتماد وسیع روشنفکران نا وابسته و آزاداندیش را به سوی خود جلب کرد.

در مناطق تحت تسلط شورای نظار به انتقام جویان و آذکشی زمینه داده نشود و اشتقاق خون ریزی ناحق در میان قوماندانان رفته رفته گرمیایان می‌شود. همچنان علمیه فاسد و پیرانگرا اخلاقی نظیر دزدی، رشوه ستانی، اختیاد به مواد مخدر، زن باره کسی و زارتند و زی و راحت طلبی و تجمل پسندی که اسباب اساسی سقوط سنگرهای جهاد را تشکیل می‌دهد، بی نظیر اسلامی صورت می‌گیرد. ضرورتی که در بهترین سنگرهای رژیم کترین توجه بدان معطوف میگردد.

بنای بران کارنامه‌های حاکمیت که توسط عده‌ای از نیروهای وابسته به رژیم و عهد تا ضعف و فساد محسوسیت و سجاای عالی در محل پیاده می‌شود، هرگز نتوانستند در عمل شهادت بیاورند. بدین ترتیب ولایت تخار از حیثه اختیاد دولتی بیرون افتاد و به تصرف مجاهدین درآمد. درست برعکس اوضاع جنگ و حوادث در گردن بزرگوار اما هدف از این نبوده است. شکافتن دلایل وانگیزه‌های سقوط حاکمیت دولتی در تخار است. نه توضیح دلایل منسب لبراشیات حقانیت پیروزی شورای نظار. حرف اساسی روی این نکته می‌چرخد که وقتی حاکمیت دولتی در ولایت تخار وجود ندارد و مردم در شرایط آرام به زندگی روزانه اشتغال دارند، چرا دولت دست به مبارزات مان هوایی محلات می‌کند میزند و هدف از آن چیست؟ دست آورد این اقدام رژیم که ده‌ها کشته بر جای نهاد کدام است؟

ناگفته نماند که همزمان در میان تبهیز بمب‌های پرتاب شده رژیم از هوا به همین تعداد یا بیشتر از آن انسان‌های بیگناه را از هستی محروم کرد.

دولت چو در شرایطی که حرف صلح و آفتی بر زبان دارد و سخن از تفاهم و قطع آتش می‌راند، دست به این کشتار زده است؟ در حالیکه تخار و بامیان در معرض تطبیق پلان عملیات نظامی دولت قرار ندارد و جنگ عملاً میان رژیم و مجاهدین در این دو ولایت مدتها قبل پایان پذیرفته بود؟

با در این مقال به شکافتن علل وانگیزه‌های این اقدام دولت می‌پردازیم:

در آن روزها کابل را موج شایعه کودتا فرا گرفته بود مردم در کوچه و بازار از تفاهم مخفیانه برخی چهره‌های بلند پایه دولتی با برخی حلقه‌های اطراف و تندرو سخن می‌گفتند. آوازه بود که کودتا باز هم توسط عده‌ای از فعالین بلند پایه دولتی در حال تکوین است.

برخی صاحب نظران این حوادث را با وجود پست برخی افراد که تازه از شوروی برگشته و در کابل به انتظار حادثه نشسته بودند، مربوط می‌دانستند. گفته می‌شود که کی. جی. بی. پلان‌های تازه‌ای روی دست دارد. از جمله پلان کودتا را از افغانستان از نزد یک تحت نظر گرفته است.

بعدها وقتی کودتای نافرمان بنهاد گریان کونست در شوروی به وقوع پیوست نسبت به آنچه در کابل بر زبان رانده می‌شود، جای شک و تردید باقی نماند.

این واقعه که ولایت تخار فتح آرمی می‌شود، برای عده‌ای از اعضای با قدرت دستگاه حزب وطن و رژیم موجود در تخار پذیر نبود. چرا که تخار رفته رفته به محل مراجمردمان اطراف آن ولایت تبدیل می‌شود. ولایت تخار به یک حاکمیت جدید تحت رهبری قوماندان احمد شاه مسعود، زمینه‌های تشکیل پس سابقه می‌دهد.

برای اولین بار در تاریخ کارنامه‌های جهادی قوماندانان داخلی، برگه‌های شگفتن می‌باشد و امید برای تجمع حتی تحصیل کرده‌های متخصص در این ولایت ایجاد می‌گردد. فرماندهی جهادی با جلوگیری از تشدید حسن انتقام جویان و تطبیق انضباط شدیدی اجتماعی در حالیکه پکاتب و شفاخانه‌ها را فعال می‌ساخت شرایط زندگی مردم را به گونه غیر قابل پیشبینی علامتی و ماهیت پسند می‌گردد.

این یکطرفه قضیه و یک جانب انگیزه اقدام به حمله هوایی از جانب دولت می‌شوند به حساب آید. با این تصور که مجاهدین نباید فرصت آنرا داشته باشند تا ثابت کنند، آنها توان ایجاد حاکمیت صلح آمیز را دارند.

نکته جالب اینست که حمله و بمباران هوایی از جانب رژیم با کودتا در شوروی همزمان و در رابطه پیوسته است. برخی افراد و عناصر آگاه که در چنین موارد معمولاً اظهار نظرهایمان

صاحب بوده است می‌گفتند: کودتا در شوروی که تحت نظر و هدایت کمی. جی. بی. عمل می‌گردد، در افغانستان نیز سناریوی خاص خود را در پیوند با هدف بازگشت به شرایط قبلی و دست یافتن به استراتژی سابق، قبلاً آماده داشت و عده‌ای که شریک آواز فرمان از آنسوی مرزها در خت بودند.

کودتاچیان در شوروی از طریق ایجاد هیستگنی با برخی محافظ حاکمیت افراد - مستعصب و قبیله گرای دستگاه با آنها نوعی وحدت ناقص را بنهاد گذاشته بودند. این پیل ارتباط میان حلقه‌های معلوم الحال شورویستی از کابل تا پشاور و اسلام آباد امتداد یافته‌ها را هم در کرپین وصل می‌کردند. عده‌ای از سخن گویان و کاندو کواو کنندگان ساپل سیاسی که حوادث و رویدادها را به بحث می‌گرفتند، به نکته حساس اشاره نموده می‌گفتند که وقتی مناطق وسیع ولایت بامیان و هرات تا بدخشان و تخار مورد حمله بیرحمانه هوایی دولت قرار گرفت، هدف از آن انتقام جویان از مردم بود که از رژیم بی‌میزی نشان داده بودند.

در این صورت آیا این اقدام که از نظر نظامی توجیه ناپذیر است و جان عده‌ای از افراد بیگناه را بی رحمانه گرفت، به معنی تحریک جنگ و تقویت دشمنی ملی میان مردم نیست؟ در این صورت این حمله با فخر زاکت هاگنر بر شهرها چه تفاوتی می‌تواند داشته باشد؟

رژیم از این اقدام خویش هیچ گونه دستاورد مفید نتوانست بگیرد، جز آنکه خشم و انزجار بیشتر از جانب مردم نسبت به خود را انگیزه داده باشد.

فریاد اعتراض مردم را، آنها که ادعای در دست داشتن سگان رهبری این کشتی را میکنند، بنیادین نادیده بگیرند. این سگان در اوان ناپستی اینچنین با غرور و خودخواهی جانب مردم نظر دوخته و تحت حاکمیت خود را برود و تحت تحمل ناپذیرشان تحمل نمایند. حاکمیتی که طوسی بیشتر از دوازده سال شمره جز نیرو رفتن در جنگال اختیار بیگانه‌گان نداشته و زندگی جز سرخی خون ناحق بردان ندارد، سگان رهبری را با ترویج فضیلت و دانش و تاسی جستن از امر حق و با توجه به واقعه تلخ و با رسمیت - فناختن آن، می‌توان محکم

ار ص (۱) می‌مان خود آنان بر گزیند، تا آنها را به نور معرفت خود شناسی و خداشناسی دعوت نماید، آشنا باشد و به زبان اعراب بد و بی تکلم فرماید.

حضرت پیامبر قبل از ولادت پدرش را از دست داده بود و در سالهای ششم زنده گی بود که مادرش به دارالبقا پیوست و این نخستین ناقوس هشدار است که به صدادرمی آید و انسان را به خودش می‌سپارد تا سرشته امور خود را به دست گیرد و سنگینی شخصیت خود را با قیامت متکی به خود بگذارد.

پیامبر با جد جدی عبدالمطلب به سر می‌برد که در آنروز گار سران قبایل عرب هر یک در راه یکی از ادارات امور اجتماعی قرار داشتند و موسسه سقائیه (آبادن به مردم) و افیاده (مهنداری) به عهده عبدالمطلب بود. از آنروز عبدالمطلب شخص معزز و متنفذی بود، چرخ دواریا تقرب هشت ساله کی پیامبر جد او را نیز در خود فروبرد و عویصی ابوطالب که از معززین قوم بود، سو ولایت ترمیمه و نگاه داری برادرزاده را برود و شگفتی ابوطالب ا دارای پیشه‌ای بی بازارگانی بود و در سفرهایش پیامبر (ص) را با خود می‌برد، اخلاق حسنه، ذکاوت و ادارات کند و کودارانیکو حضرت رسول اکرم (ص) از همان عهد جو انور و خورد سالی مور پذیرش مردم قرار گرفته بود.

او و او را امین لقب داده بودند بدین معنی است که این خصلت ستوده در میان مردم با اعتماد و اعتبار شخص میانجا مید چنانچه خدیجه یکی از زنان ثروتمند، جنبش را به عنوان عامل خود انتخاب کرد و در اثر صداقت و امانت داری این

عالم بزرگوار را به هسری خود برگزید. (زمانیکه پیامبر (ص) صاحب شریعت و طریقت اسلامی گردید و دعوت خود را آغاز نمود، وضع اجتماعی و فرهنگی عرب در چارچوب های تنگ تعصب محصور بود، سال ۶۰۹ میلادی که هادف با چهل ساله کسی عسر پیامبر بود در مرحله فعال دعوت و تشبث آنحضرت به شمار می‌رود و این مرحله حیات در میان ملل شرق به خصوص مسلمانان مرحله ایست که شخصیتها میتوانند مورد باور مردم قرار گیرند.

پیامبر اکرم (ص) در سن چهل سالگی به گوشه گیری از مردم متعایل گردید و راه رسم مردان تارک دنیا را در پیش گرفت و به غار حرا پناه برد. در هجرت بود که رویای نخستین پیروی پذیر گردید و نزد همسرش خدیجه آمده و باو خبر داد که جبرئیل امین بر من ظاهر شد و مرا فرمان داد تا بخوانم که (( اقرأ باسم ربك الذي خلق )) بخوان به نام خدای تو که آفریننده است. در آنجا از آسمان ندا می شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تو پیامبر خدا هستی و من جبرئیل هستم.

زندگی پیامبر اسلام با نزول وحی الهی و کسب سو ولایت رهبری با دشواریهای فراوان - گره خورد و از فراز و فرود فراوانی عبور نمود. پیامبر که به ناگواری زمان آگاه بود و حسودت بیت پرستان و تعصب جاهلان را به خوبی درک می‌کرد، میدانست که دعوت مردم به پذیرش اسلام و چشم پوشی مردم که از بیت پرستی برایشان دشوار است، زیرا با شسوخ شدن سنتهای بیت پرستی بود - بازرگانان و چاه و قلم مردم که چیز تنزل خواهد یافت، به این لحاظ پیامبر مدت سه سال در خفا به ایفای نقش رسالتش ادامه می‌داد. پیش برداخت در این مدت پاران

## آزادی

آید تا برای آزادی هم جو تقص و انبساط روحی پیدا آید. آزادی به شیوه آزادی شناسایی میشود. اگر شهامت و جسارت آید و ال و ضرورت، ما را به همچنان می آورد که فریاد کشیم:

- زنده باد آزادی!

درایت و خرد پرستفناهی هم لازم است تا اعتقاد خویش را به کرسی صداقت نشانیم و فریاد رژیم:

- آزاد باد آزادی!

بدین ترتیب، قانونیست

آزادی تسجیل نمی‌باید و هر کس به انجام (هرکاری) دست آزاد نمیتواند داشته باشد واقعتی بلاتردید میان حاکمیت و آزادی در همین نکته متمکز است.

جامعه ما در احوال کنونی هم توانایی خویش را آماده می‌سوزد از مرز اختیاق و بیگانه گی به قلمرو آزادی و وحدت نموده است. جامعه به دنبال عناصر رز شغفکبری در حال گذشتن از اعراف است و باعطش و اشتیای غیر قابل قیاس و متی صوب بعثت آزادی در حرکت می‌باشد. درد روان اعراف که دهشت آورترین آزمون تکامل است، از همه واجب تر به کارگیری بصیرت و تعقل جامع، درمواجهه باید یافت که همه در راه آن خون می‌ریزند. در راه آزادی!

ادامه دارد



# مشروعیت حاکمیت

نورالحق ((نور))

حاکمیت خود مردم عامل ضروری برای وجود دولت است و از حاکمیت بر قدرت قانونی بالاتر و برتری دالالت نمیکند که هیچ قدرت قانونی دیگر برتر از آن وجود نداشته باشد حاکمیت دو جنبه دارد:

جنبه اول آن برتری داخلی دولت در سرزمین خویش است. جنبه دوم آن این است که دولت استقلال خارجی کامل داشته و از مداخله دولت و یا قدرت سیاسی دیگری بیرون باشد به ندرت میتوان دولتیی یافت که قدرت کافی داشته و نتواند امور داخلی خویش را اداره کند یا دستخوش گروه های ناسو و ل باشد مگر در حالاتیکه مشروعیت حاکمیت آن نزد مردم مورد سؤال بوده باشد. مشروعیت حاکمیت در حین اشغال بیگانه گان به صورت مسلم منتفی بوده و در غیر آن کاربرد های برخی از وسایل که تعارض با اساسات مسلم و مورد پسند و توافق همه گان بوده به درجه اجفاف و ستوه عمومی رسد یا در ابتدا و یا در انتها میخواند عرض اندام کند. ضرورت رضایت به مشابه رکن هر عقد نقش اساسی خود را در مشروعیت حاکمیت دارد. از این جاست که در حقوق همین السطیل و از دولت آنگاه به کار می رود که استقلال و حاکمیت کامل مردم محرز بوده باشد بر سرزمین های غیر مستقل و مستعمره ها و اشغال آن اطلاق این واژه اطلاق نادرست تلقی میگردد. هرگاه در اثر تبانی داخلی یا تجاوز خارجی رفاه عامه اخلال گردد مشروعیت حاکمیت و بحث بهرامون آن شکل جدی را اختیار ننموده مورد سؤال واقع میشود.

درد تنیای سیاست امروز حتی قویترین ملت ها با بیعتی سیاست های خویش را با اختصیای همین السطیلی تطبیق دهند ولی در برخورد با منافع ملی و وطن در سطح داخلی تکلیفیت دولت ها کاملاً آشکار است که باید مواظب حراست و حفاظت آن باشند هرگاه از خلال سیاست جاریه چنین وضعی به میان آید که منافع عامه و استقلال کشور دستخوش هوارش گردد. مشروعیت حاکمیت آسیب پذیر می گردد و آثار حقوقی به خصوص بر آن ترتیب می یابد.

از این حیثیت میتوان انکار نمود که ملل کوچک نیز با سلسله کارها بیچاره که می توانند انجام دهند محدود می باشند و بسیاری از دولت های دارای حاکمیت که با کشورهای بزرگ تساوی حقوق هستند علاوه بر امور اقتصادی و

نظامی وابسته کی بویکت یا چند کشور بزرگ داشته می باشد و لی وابسته کی به رعایت جدی صالح علمای مردم و وطن شروط میباشد. البته اشخاص احياناً اگر چنان وضعی به میان می آید که توده ها در برابر امر واقع قرار میگیرند و صالح آن ها مورد تهدید واقع میشود در جهت حمایت به سالم و تخفیر وضع موجود. بگویند. بصیرت و درایت و تقوی و شجاعت ز ما بداران در چندین حالات حساس تقوی تعیین کننده دارد. و ما درین زمینه نظریات متکامل و قابل باور را به عرض خواهم رساند.

در این نظریات که شامل نظریات برخی از فلاسفه مورخین جهان خواهد بود. نظریات طومار شریعت اسلامی را هم که به قدر توان عرضه خواهم کرد تا از طریق بحث از مشروعیت حاکمیت روز نه پی را بروی زد و در حالت جنگ نیز باز کفاده باقیم. طوری که تا بس ها بتز - Thomas Hobbes فیلسوف انگلیسی متولد ۱۵۸۸ میلادی که تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد به پایان رسانیده میگوید: وضع آدم میان قبل از تکثیر اجتماع یک وضع طبیعی است. درین وضع خود خواهی سلطه مطلق دارد. هر کس بود خود را می جوید چون همه در استعداد ها ساویند و نیز چون همه یک نوع چیزها را می خواهند میان آدمیان پیوسته رقابت و خصومت وجود داشته باشد هر فرد دشمن دیگر است و با دیگران در وضع جنگ همیشه کی است. در این وضع انفراد آدمی نسبت به یک دیگر مثل فظور ها بزرگترین نیست که افراد پیوسته به کشمکش با هم مشغولند بلکه فظورتر این است که پیوسته قصد تعرض به یک دیگر دارند و پیوسته در ناامنی و خطر حمله دیگری بسر می برند و هیچکس از خطر دیگران ایمن نیست. در چنین وضعی تصور خوب و بد و ظلم و عدل وجود ندارد. چه ظلم و عدل خوب و بد ساخته قانونند و قانون فرج تکثیر اجتماع است. در وضع طبیعی قانون موجود نیست. در چنین وضعی پیدا شدن تمدن و میوه های عالی آن که عبارت از ادبها و علوم و صنایع باشد غیر ممکن است. در وضع طبیعی زندگی آدمی تنگنا و مسکن و نکبت بار و کوتاه است. آنچه آدمیان را قادر میکند از وضع طبیعی بیرون آید راننده ای عاقلی است و آن نرسا زمرگ است که بزرگترین مرهاست و آدمی از بمان پیوسته

# در گذرگاه آزمون دگر

عادل قسرامرز

نمی رانند، در یک جمع مقبول و متعدد که نیاز به کمال خود جمع دارد، به گفته معروف ((عدم شریه وجود دارد)) در یک سازمان سیاسی صفوف و جماعت پیرو که به دنبال هدایت رهبران گام میگذارند، هرگز نمیتوانند شانه های خود را از تحمل بار سوز و لیت رها کنند. در گناه یا شواب، نقش و سهم صفوف و کادری فعال یک سازمان به هیچ وجه غیر قابل محاسبه نیست چرا که اینها خود جمعی را تشکیل میکنند. وقتی خود جمعی دچار اشتباه شناخت و اشتباه محاسبه میگردد، گناهکاران اصلی همان فعالینی هستند که در جمع هواد اروپرو قرار دارند و هر دو جمعی را شکل میکنند.

بنابران این گفته در مورد کشورها: ((مردم یک سرزمین دارای همان سیستم حکومت و رهبری هستند که سزاوار آنند)) در مورد سازمانهای سیاسی نیز میتوان صادق باشد. وقتی جماعتی شرکت کننده در یک اجلاس به وظایف و مسؤولیتهای اساسی خود آگاهانه واقف باشد و در روشنی دانش و فهم سیاسی و با استفاده از آموزش تجارب گذشته موفق روشن و دقیق اتخاذ کند، میتوان گفت قسمت اعظم راهگشایی و هدایت در مسیر تحقق یک آرمان به خودی خود صورت گرفته است.

باتوجه به آنچه گفته آمد، در حال حاضر این پرسشها باید پاسخهای دقیق خود را بیابند. سازمان ما دارای کدام موقعیت در جنبش داخلی و صاحب کدام نقش در روند حوادث سیاسیست؟ انگیزه های ضعف و امکانات قوت ما در کجاست؟ در چه امری بنهفته است؟ وظایف اساسی و خطیر ما در لحظاتی که ما اند؟ چگونه میتوانیم مرز میان خدمت و خیانت و اشتباه را در کارکرد سیاستهای سازمان تعیین و مشخص نماییم؟ در خط تفکر و اندیشه عمومی سازمان، در سازتاپ، خطوط آرمان و عقاید آن کدام باید پولوژی و کدام خط بدگامی باشد؟ تسلط می بود، و بعد از این کدام یک باید تسلط و حکمفرما باشد؟

باید پولوژیها ما را هدایت کرده یا برعکس به بن بست برده اند؟ شیوه های کنش پیش انتخاب میان تصاحب در تشکیلات از بالا تا پایین چگونه بوده است؟ مثبت - شم بخش یا برعکس شخصی و زیسانبارها

اینک پس از بیست و سه سال زنده گی پر از حادثه - در فراز و فرود های خطناهموار جغرافیای سیاسی کشور، به نقطه ای رسیده ایم، که ضرورت تأمل آگاهانه و سوز و لانه در برابر آنچه بود و آنچه هست ما را به طرز بی سابقه می در دستور روز قرار میدهد. و این امر از آن روزی که قضایا نشاندن می نماید، که درنگ استادانه و روشنفکرانه بر تمامی لحظه های افتخار آفرین یا اندوهناک و هبارش، آنچه باید باشد ما را استادانه بایست پیچیزی کند. این امریست که ادای رسالت ضرور روشنفکر و مجاهد یا مبارز نامیده اند بگذار این درنگ و این تأمل هوشیارانه، سوز و لانه و آینده نگری چنان بمرحمانه و حسابی اداه گردد که در ترازوی انصاف و قضاوت آن قضاوت فردی تا ربح عدالت ما را شاهد باشد و انصاف ما را صحت بگیرد. این داوری و محاسبه و این قضاوت در باب خود، که ما مورث آینده سازمان را تعیین میکند، در بالاترین شورای نماینده گان منتخب که اینک در استان اجلاس آن قرار داریم، علاوه بر ماهیت خود را در برابر حیات خونین بیست و سه ساله ما بسپارن خواهد کرد.

هریک از نماینده گان باید از خویش، چرا های فراوانی را ببرد. و در همین حال فقط با ضمیر آگاه خود پس درسی در بیعت پاسخ به آن چرا ها بیارند. محاسبه معلمان با خویشان، در خلوت خود و با تمام ذرات وجود، ما مورث هر حرکت کننده این اجلاس بزرگ است. اگر درست است، که در صورت آگاهی برو وضع، شناخت کامل از آرا و نظریه ها، موقعیت و اندازه نیرو ها و آگاهی از کیفیت آن ها میتوان چگونگی حرکت و شیوه های موثر مبارزه را اختیار کرد و بر اساس این محاسبات در نهایت میتوان به پیروزی دست یافت.

در این صورت لحظه بی نهای فراموش شود که این آگاهی فقط در صورتی ارائه پاسخ دقیق به تمام یا اکثر چرا های مطرح شده و ایجاد شده، که ضامن رسیدن به شناخت کامل است، میتواند مهسر باشد.

آنکه خود را از چون و چرا، مبرهاند، گویند بی بی تنها نیستند. سیاهی جماعت را نگاه میکنند و حرکتها و موازنه های قوی و سلط را میگویند و خلاف صلحت سخنی بر زبان

و حست دارد. عقل راهنمای عاطفه و حست از مرگ می گردد و برای ایجاد صلح و امنیت - فردی اصولی پیدا می کند که این اصول به نظر ((هایز)) قویترین طبیعت می باشند. ((هایز)) نخست میان حقوق طبیعی و قویترین طبیعت تفیق و تشخیص قایل می شود و می گوید: حق طبیعی آزادی و اختیار است، که شخصی برای حفظ بقای خود دارد. و در نتیجه آن می تواند آنچه بر او بقای او لازم است، بکند. منظور از آزادی نبودن مانع در مقابل عمل شخصی است. لذا معنی حق طبیعی اختیار آزادی است. حالانکه قانون برعکس می شود و بندی بر آزادی است و یک تکلیف است و در نتیجه عملی - کردن آن از اختیار و آزادی مطلق و لحاظ گسیخته آدمی کاسته میشود.

((هایز)) قانون طبیعت را چنین تعریف میکند: ((قانون طبیعت اصل بقا و تعالی است. که عقل انرا کشف کرده است. و به موجب آن آدمی از کردن آنچه تهاهی اوست یا به بقای او صدمه می زند، و از نکردن آنچه برای حفظ حیات او ضرور است منع میشود.

از این جاست که موضوع شریعت و مشروعیت از فرد گرفته تا دولت و حکومت را در بر خود میگیرد. و قاعده کلی در زمینه تشخیص خوب و بد آن به این نحو به میان می آید: که این نوع و این شیوه مشروع و آن نوع آن شیوه مشروع - باشد.

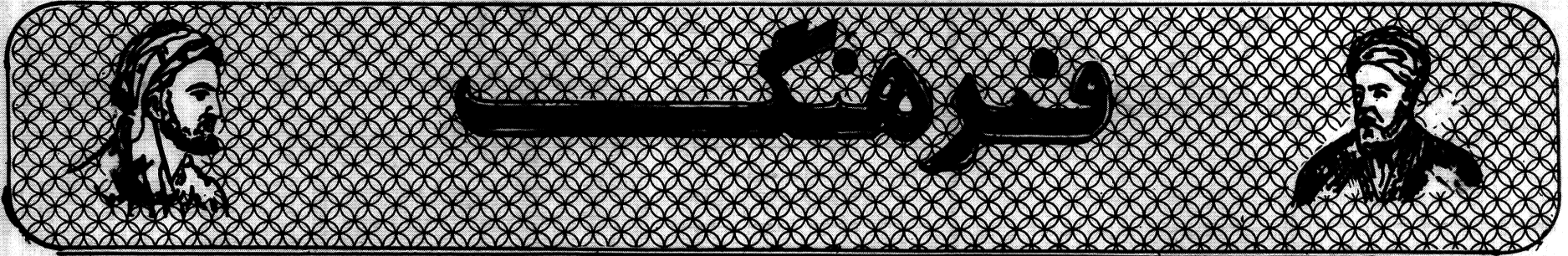
((هایز)) می گوید: آدمی باید تا آنجا که بتواند و همچنان حکومت را در را تا همین صلح برای خود بکند. و این اصل شامل قانون اول و اساس طبیعت است، و آن این است که: صلح را جستجو کن و به دنبال آن برو.

اما اگر فرد موفق نشود صلح را برای خود تأمین کند در این صورت بگوید به هر وسیله متوصل شود تا در جنگ پیروزی یابد.

این قسمت دوم مجموعه - حقوق طبیعی افراد است و آن این است که: به هر وسیله که باشد باید در دفاع از خود بکوشیم ((لواتیان فصل ۱۶)) قانون دوم ذیل طبیعت که از قانون اول اشتقاق یافته است چنین است: ((آنکه فرد بخواهد در صورتیکه دیگران نیز بخواهند - تا آنجا که برای حفظ صلح و دفاع از نفس ضرور است آزادی خود را در مقابل دیگران به همان اندازه محدود کند که می خواهد دیگران آزادی همگان را در مقابل او محدود کنند.))

ادامه دارد





# آفتاب دیده نمیشد...

روز بازار بود و شهر - کو چک در طوفانی از گرد و خاک دست و پامیزد . روستایان از قریه های دور و نزدیک به شهر آمده بودند . باد های - تند در کوچه ها و جاده ها دیوانه گوی میگردند . فضا از گرد و خاک غبار آلوده شده بود و آفتاب دیده نمیشد .

مقابل دکان (( تاغ )) که نزد یک رسته آهنگری موقعیت داشت چند نفر از روستایان ایستاده بودند تا اسپهالیشان را نخل بزنند .

تاغ در حالی که اسپس را نخل میزد ، عرقهای روییش را آستین پیراهنش پاک کرد و به جوانی که نزد یکش ایستاده بود ، با ناراحتی گفت :

من اشتراک نمیکم ؟  
 من اشتراک نمیکم . جوانی که قلم و کاغذ به دستش بود ، سر روی موهای بلند و خاک آلودش دست کشید . دو قدم به سوی تاغ رفت و گپ قلبیش را تکرار کرد :

باید اشتراک کنی ، تمام دکانداران اشتراک کردند . . . تاغ که عصبانی شده بود ، پرسید :

به زور میخواهید اشتراک کنم ؟  
 لحن گپهایش قاطع و آمیخته با خشم و نفرت بود ، جوانی که قلم و کاغذ به دست داشت ، از این جسارت او خوشش نیامد ، بیشتر جدی شد و گفت :

من اشتراک نمیکم ، من روزنامه را چی کنم ؟ جوان که قلم و کاغذ به دست داشت ، با لحن خسوفتباری صدا زد :

تو باید اشتراک کنی ، دکانداران همه اشتراک میکنند . بادها مثل دیوانه هایی که تازه از بندر ها شده باشند ، به هر سو میشتافتند و خاکها را به سر روی آدمها میباشیدند . تاغ با نگاه هایی که از آن نفرت و انزجار میبارید ، سوی جوان نگریست ، حالش مثل هوا دگرگون شده بود ، انگیزه ناشناسی در دلش ترس می ریخت به نظرش آمد که امروز برای پیش نمیدانست با این دو جوانی که مقابل دکانش ایستاده بودند ، چی کند ؟ یکی از آنها قلم و کاغذ به دست داشت و دیگری تفنگی بر شانه .

جوان مسلح با لحن آمرانه بی گفت :

باید اشتراک کنی !

بسی به زور است ، باید همه دکانداران به روزنامه - اشتراک کنند . تاغ خضناک زیر لب فریاد : - لاجول و لا . . . قوطی نسواری را بیرون کشید و نسواری به دهن انداخت . به سوی مرد مسلح نگریست و گفت : - من از تنگت تان نمیترسم .

مرد مسلح که نمیتوانست به درستی چشمانش را بگشاید ، صدا زد :

باید اشتراک کنی ، اگر نبول نداری به ناحیه میرت ! از این گپها بیشتر ناراحت شده غرورش اجازه نمیداد که گپ آنها را بپذیرد . تحکم و زورگویی آنها برایش تحمل ناپذیر بود . احساس میکرد که آنها سخت تو همین و تحقیقش میکنند هر لحظه دلش میخواست به آنها حمله کند و هر چه از دستش ساخته است ، انجام دهد .

درد دلش گفت :

بگذار هر چه میشود ، شود ، میزنشان . . . به فکر فرورفت ، از هوا گرد و خاک میبارید ، به نظرش آمد که باد های دیوانه گرد و خاک و هوای داغ و خفقان او را دست به دست هم داده اند . تا نفسها را در سینه ها خفه سازند ، آنها سرا پا به خاک آلوده شده بودند چهره های شان به درستی دیده نمیدادند . کسی نمیتوانست چشمانش را کاملاً باز کند . گاه گاهی صدای کسی که با او از نوپادگوتنه سخنرانی میکرد ، از بلند گو ها شنیده میشد ، صدای سخنران را می آورد و می -

نمیپهینی ؟ آنها تنگ دارند ، تنگ . . . آبدهنش را که آمیخته با گرد و خاک بود ، تفکر و مثل کسی که تصمیم نهایی را اعلام کند ، با لحن محکم گفت :

بورد . معلوم میشد که کسی در محفلی با هجان و خشم صحبت قادر مرادی میکند .

حمايت مردم با ما است ، ستید بین را از بین بردیم و شمار از زنجیر های اسارت رها ساختیم و ما . . . تاغ مثل این که منفجر شده باشد ، فریاد کشید :

اشتراک نمیکم ، نمیکم . هر چه از دست تان می آید ، دریغ نکنید .

صدای غرش تانک زهدار که از داخل شهر میگذشت ، شنیده شد . روستایان که اسپهالی شان را به خاطر نعل زدن آورده بودند ، سراسیمه به سوی تاغ میزدند و حادثه تلخ و ناگواری را انتظار میکشیدند . جوانی که قلم و کاغذ به دستش بود ، صدا زد :

میرت ، میفهمی یانی ؟ تاغ گفت :

نی ، نمیروم ، نمیروم ، مرد مسلح که پهلوی جوان ایستاده بود ، فریاد کشید :

دهنش را ببند ، باید اشتراک کنی . تاغ در لحظه کوتاهی احساس کرد که دیگر صبر حوصله اش سررفته است ، با طرافش نگریست ، متردد بود .

نمیدانست چی کند ؟ همه جا پراز گرد و خاک بود ، صدای ترنگ ترنگ آهنگران به گوش می رسید .

سخنران هنوز هم با هیجان و خشم بیجان می داد :

کسی که با ماست ، دوست ماست . کسی که با ما نیست دشمن ماست و ما عدالت و هوونیت را تا همین میکم و ما . . . باز هم به سوی مرد مسلح دید و گفت :

اگر بکشید هم اشتراک نمیکم .

میلرزید ، تصمیم داشت آنچه را که دلش میخواست انجام دهد ، فکر کرد ، آنچه که واقع شدنی بود ، حالا باید آغاز می یافت . به نظرش آمد که طوفان بزرگ و زلزله سخت در اطرافش آغاز میباید ، خونش به جوش آمده بود ، کسی در دلش با سراسیمه گی میپرسید :

تاغ بگو چی کنم ؟ تاغ بگو چی کنم ؟ مرد مسلح نزد یکش آمد و از بازویش کشید :

برویم ، تاغ گفت :

نمیروم .

میرد مسلح بار دیگر -

سخنران هنوز هم با هیجان و خشم بیجان می داد :

کسی که با ماست ، دوست ماست . کسی که با ما نیست دشمن ماست و ما عدالت و هوونیت را تا همین میکم و ما . . . باز هم به سوی مرد مسلح دید و گفت :

اگر بکشید هم اشتراک نمیکم .

میلرزید ، تصمیم داشت آنچه را که دلش میخواست انجام دهد ، فکر کرد ، آنچه که واقع شدنی بود ، حالا باید آغاز می یافت . به نظرش آمد که طوفان بزرگ و زلزله سخت در اطرافش آغاز میباید ، خونش به جوش آمده بود ، کسی در دلش با سراسیمه گی میپرسید :

تاغ بگو چی کنم ؟ تاغ بگو چی کنم ؟ مرد مسلح نزد یکش آمد و از بازویش کشید :

برویم ، تاغ گفت :

نمیروم .

میرد مسلح بار دیگر -

## بغداد را رسیدم

بغداد را رسیده هلاکو شیپور های حادثه فریاد میکشند از چارسو تنوره کشد ازده های مرگ در کوچه های آتش و خون صحرا یمنان (( خلیفه )) مخلوع قرن را تعانط سخ . فاجعه میکشند دازوغه بی شرافت تاریخ را زیر پای سوخته (( شیخ )) مینهد یک شهنه از تبار تیر خرمایمنان سوخته را خاک میکند باران خون نجاست (( این زیاد )) را در اشکهای داغ سحر در ستون دود در برکه های سرخ شفق ، پاک میکند بار دیگر (( دجله )) خاموش تنهاترین صدا ؟

فریاد ما دران سیه پوش می رسد

بغداد را رسیده هلاکو امروز در هزاره تاراج (( سرخ )) و (( سیاه )) دو ساحل یک رود (( سرخ )) و (( سیاه )) دو خون عطشناک یک وجود ؛ از رگ ز میهن و چاهسار (( نفت )) که قلب فگانه ست خونی به سرخ شفق شام کربلا . هنگام حج رسیده شکفتا .

(( حجاج )) را به درگه (( حجاج )) میبرند اسانگ کر (( بدینه )) (( بداین )) شود بگو زیرا که رهزنان با کاروان فاجعه تاراج میبرند !

کافرادلان به (( کعبه )) رسیدند (( اصحاب فحل )) آتش و پولاد (( سحر صفا و مروه )) خونین سال را در بگهای شفته صحرا گرفته اند . بغداد را رسیده هلاکو شیپور های (( قادیسیه )) زنگه میخورند شط (( قرات )) رایحه خون پراگند از کربلا صغیر سردی نمیرسد زان دستها خود شکن خود فروش شان کلو از بلند درودی تمیرسد !

زین دشت تاسو ارضش در غبار رفت نوروز گزنداعت گسل سوده در سید باد غن به هرزه گی گاز های مرگ جای نسیمیان به حریم بهار رفت .

( استانبول - اپریل ۱۹۱۱ )



چندی به دور او حلقه زد و بودند که از جمله جوان رشیدی چون علی بن ابیطالب (علیه السلام) پسر کاکای پیامبر (ص) از بزرگان حضرت اموی بکر صدیق و ابوجبیده - جراح و تفسی چندین دند پس از آن پیامبر در یک دعوتی که از طرف حضرت علی (علیه السلام) ترتیب گردیده و نوران چهل تن حضور یافته بودند، مساله نبوت و دعوت بهدین خدایی را آشکارا اعلام داشت.

اینجاست که واکنشها و پرخاشها بر ضد پیغمبر و ائمه آغاز گردید و از خویش و تبار تا بازارگان و شرکت قسری به قصد نابودی ایشان گریختند و اموال کاکای پیامبر در این مهانه بیشتر در همد پایان - دادن به کار برادرزاده برآمد است اما این صف آرایها در دیگر در برابر اراکوهمدی چون صموث خدا کو چکتر پس ضعف را بسیار نیاورد پیامبر

# میلاد ...

عاشق امر حق و سرشار از باده - حقیقت به انجام رسالت نبوت میرد اخت که سرنوشت دارین توده مسلمان بدان پیوند داشت و در این مسیر عاشقانه و بی هراس گام بر میداشت مردم را بسجج میکرد با توطئه های دشمن قابله مینمود و به مکارگیهای اهریمن سپاه کار پاسخ میگفت.

پیامبر خدا در همین دعوت پیمان نمود که: ((فین دعوتی که در تمام ملت عرب کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورد ماست من به شما میگویم: خداوند فرموده شما را دعوت کم، حال کدام یک از شما آمده همراهی با من هستید تا براد رو جانشین ووهی من میان مردم باشد)) بنا به نکارش جرجی زیدان پس از این گفتار همه مهاتان - خاموش ماندند فقط علی (ع)

پیش آمده گفت ای پیغمبر خدا من تو را یاری میکنم پیغمبر (ص) فرموده علی (ع) برادر روحانین ووهی من است از او فرمائید ری کنید.

پیامبر با ایمان به حقیقت و پیروزی آن بر باطل در امر جهاد استوار ماند و همین بود که یاران جان فدایان و در هر گام و هر لحظه به یاری و دلداری اش رسیدند که تاریخ اسلام از کارنامه و تلاش آنان در جهت ترویج تبلیغ و گسترش آئین اسلام به نیکویی نام میرد.

مردم مسلمان ما در حالیکه سالروز میلاد با سعادت پیامبر برگزیده خود را گرامی میدارند دست دعا بلند کرده اند تا خالق بی نیاز به حرمت نبی برحق خویش مصیبت و سیه روزی را از این کشور بکشاید دفع نماید و دیگر مسلمان خون سلیمان را جاری سازد.

آمین یا رب العالمین ((الحاج مرادی))

# آفتاب ...

با زویش را کشید: از من در ...

از پدربگپ تزن نمی - تو انجید مرا بگریه نمیترسید بدنش داغ شد سراپا میلهزید به تمغنگ نگاه کرد به کمر بند بر روی مرد مسلح نگریمت کسی در دلش گفت:

باید آغاز کنی حالا وقت آن رسیده است.

مرکز زندان یادش آمد فکر کرد اگر بادهستان خالی بماند حمله کند کار بدی خواهد شد به ذهنش گشت:

نسی این طور درست نیست.

جوان تسخرکنان گفت:

هنوز از دنیا بخیر استی بجایا با برو تا بدان که روز نامه چیست؟

تاغ خود در حقیر و زبون یافت نیستو انست این همه حضارت و اهانت را تحمل کند فریادی تکانش داد:

تاغ شروع کن!

دستها و بازو انش بی - اختیار جتیدند نیروی تازه بی درو جو دین میدار میشد میخواست شروع کند به خودش گفت:

مرگ مرگ است بالاخره یک روز آمد نیست.

باز هم به تفنگ دید به کمر بند پراز مری مرد مسلح فکر کرد اگر بادهستان خالی حمله کند در آن صورت بیشتر حقیر و زبون خواهد شد نسوار ذهنش را تف کرد و بعد در حالی که از خشم میلهرزید گفت:

هر جا بگریه میروم اما به روزنامه اشتراک نمیکنم رو ستایمانی که آن جوان منتظر ایستاده بودند حیوان شدند باور نمیکردند که تاغ صبه این آسانی از تصمیمش برگشته باشد.

کند از خودش خجالت میکشید اندوه کشنده بیرونش را می آرزید به نظرش آمد آنچه را که به خاطر آن زنده میگرد از دست داده است دیگر زندهگی کار دکان و خانه برایش ارزشی نداشت تحقیر شده بود پدش را اهانت کرده بودند دشنامهای زشتی را شنیده بود دلش میکشید نمیتوانست باور کند که چنین لحظه های تلخ و زجر آلودی را سپری کرده باشد از خودش بپرسید:

چرا ترسیدی تاغ!

چرا ترسیدی؟

ناگهان تفنگ یادش آمد آرزوی داشتن تفنگ به دلش چنگ زد از این گپ خوشش آمد احساس لذت بخش برایش دست داد با زهم به نظرش آمد که در اطرافش در همه جا در خانه ها، کوچه ها و بازارها طوفان بزرگ وزلزله وحشتناک و دوا داری در حال آغاز شدن است باید راهش را در این صحن انتخاب میکرد از خودش پرسید:

کجا بروم خانه یا دکان؟

نیتوانست به خانه و پابه دکانش برود خودش را تحقیر شده مییافت آتش انتقام در دلش جوش میزد روی قابل شدن با کسی را ندانست دیگر نمیتوانست مثل گذشته ها به زندهگی ادامه بدهد کسی باور نمیکرد که تاغ از تصمیم برگشته باشد کسی باور نمیکرد که تاغ در برابر آنها ساکت و خاموش مانده باشد.

غوغای در درونش اوج گرفت تمام صحنه ها قابل چشمانش مجسم شدند گپهای اهانت آمیز آنها در گوشتش تکرار شدند بیش از این نتوانست در چهار راهی بپیچد با گامهای سریع به راه افتاد میان گرد ها و خاکها و فضای غبار آلود راه ناشناخته بی در پی گرفت خودش هم نمیدانست کجا میرود چشمش را بست بود و به پیش میرفت با دها دیوانه خاکها و سنگریزه ها را به سروروش میکوبیدند به نظرش آمد که خاکها سنگریزه ها و بادها سخره اش میکشند صدای ترنک ترنک آهنگران شنیده میشد صدای سخنران که هنوز بیانیه میداد در گوشتش میخلید تا نکهای زهدار جنگی جاده های شهر را می لرزانید اسپهای رهگذران نعره میکشیدند بادهای دیوانه فضا را بیشتر غبار آلود میساختند آفتاب دید نمیشد و تاغ در فضای غبار آلود دنایدید گشت.

پس از آن دیگر کسی او را در دکانش ندید رفته بود تا زخمهای دلش را درمان کند رفته بود تا تفنگی به دست آورد و با تفنگ زندهگی دیگری را بیافزاد.

# خواجه کون و مکان

چیمت تنزه همان یاد جمال نبوی بر که حدوت و قدم نقد و عدم رابط علم و عیان واسطه اندس و جان شمع ولایت از او قتمیس نور قرب خسرو وحدت کلاه شام قدم بسار گاه پستو فیض محرابک بهارش چمن و ریشویسی براب نسخه پیمان او از اثر نهی او غفلت خمار را تا نشد آثار صنم محرم انسانی شمع بساط و فا صبح بهار صفا خاموشی محرم ان عرض تفسی گشت

کین همه آثار رنگ دارد از آن جلوه کتاب صورت بحر و کرم معنی گنج و صواب خواجه کون و مکان صاحب وحی و کتاب شخص نبوت به او فخر انتساب بدر تنزه ضیا صدر تفسیر در جناب رشحه مو جرحی ط ذره او آفتاب سد سکندر خورد لطف ز نقش جناب هم به صداع خمار باده کنند احتجاب بود بساط جهان تنگ ز جو غی و دواب ساز ظهور و خفا رمز شهود و حجاب ناله نفس میشود از ادب ان جناب

# مینگ ویرانه گنج

سهندین ایروای گو زل تمغو بیلان هخانه من کو لگو مینگه یا تا پرورن کولگو دین بیگانه من

سپو گلیم درد ایله داغینک ساچدی او تلار جانیه (( او تاراتو شگان ایلان دیک هر تان تولغان من))

دل الملی ناله سی سیتکه پتر مو کین دیجان او ز که لازا و یقو که کپتن پیله مینا و یخانه من

شمع حسنی جلو قلمای کو به گای پروانه لار مین او شل پروان من کم شعله سیز بریانه من

ای یوزینگ تیکر سید مشکین کچکه او خسه بان اول قزایت قراد یک حسنیگه دیوانه من

در گهینگی ترکا پتیب بقند هی کپتای ای جنتیم عمید و رکیم مین و فاز نجیبیده زولانسه من

ایکی شهلاکو زلرینک دو رایکی عالم کوثر شول سببنی بند مین بنده میخانه من

خاکسار افتاده نی کور سنگ قدم تو پراغیده سته کم و بران لیکنی گنج مینگه ویرانه من

(( تشویر انجودی ))

# ریداد فرهنگ

حسن ولایت جلال الدین محمد بلخی

تجدید از هفتاد و هشتاد سال قبل در ولایت جلال الدین محمد بلخی به تاریخ ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ از جانب کسانو ن در دستاران مولانا در بنسزل به تیره کسرا حسینی صورت گرفت که کوه انبوه کن آرا هادری و سینه شو آسان کشور محترم و اسف با اختیاری به همد و آهسته - محفل با فراش آیه های از تکراریل شریف توسط یک تن از بزرگان آثار یافت.

در این محفل تعداد کثیری از نویسندگان و شاعران محلا و فرهنگیان کشور شرکت داشتند.

عده یی از عمرا و نویسندگان اشعار و مقالات عانرا بدین مناسبت به خواندن گرفتند و محفل با خواندن نمتبه ها و اشعار عربی و فارسی توسط خوانان و هنرمندان پایان پذیرفت.

نیتوانست به خانه و پابه دکانش برود خودش را تحقیر شده مییافت آتش انتقام در دلش جوش میزد روی قابل شدن با کسی را ندانست دیگر نمیتوانست مثل گذشته ها به زندهگی ادامه بدهد کسی باور نمیکرد که تاغ از تصمیم برگشته باشد کسی باور نمیکرد که تاغ در برابر آنها ساکت و خاموش مانده باشد.

غوغای در درونش اوج گرفت تمام صحنه ها قابل چشمانش مجسم شدند گپهای اهانت آمیز آنها در گوشتش تکرار شدند بیش از این نتوانست در چهار راهی بپیچد با گامهای سریع به راه افتاد میان گرد ها و خاکها و فضای غبار آلود راه ناشناخته بی در پی گرفت خودش هم نمیدانست کجا میرود چشمش را بست بود و به پیش میرفت با دها دیوانه خاکها و سنگریزه ها را به سروروش میکوبیدند به نظرش آمد که خاکها سنگریزه ها و بادها سخره اش میکشند صدای ترنک ترنک آهنگران شنیده میشد صدای سخنران که هنوز بیانیه میداد در گوشتش میخلید تا نکهای زهدار جنگی جاده های شهر را می لرزانید اسپهای رهگذران نعره میکشیدند بادهای دیوانه فضا را بیشتر غبار آلود میساختند آفتاب دید نمیشد و تاغ در فضای غبار آلود دنایدید گشت.

پس از آن دیگر کسی او را در دکانش ندید رفته بود تا زخمهای دلش را درمان کند رفته بود تا تفنگی به دست آورد و با تفنگ زندهگی دیگری را بیافزاد.

پایان



# در استقلال قوه قضائیه

محمد ابراهیم (غفینی)

۴- در محاکم اروپایی و قضایای جزایی و سیاسی و مطبوعاتی هیئت منصفه (به نام ژوری) وجود دارد که مرکب از دو ازنده نفر شاهد جریانات- محاکمه میباشد اگر محکمه بر محکومیت متهم فیصله بدهد و هیئت منصفه خلاف آن رای بدهد محکمه قابل اعاده و تجدید نظر میگردد.

این ملاحظات بر اعمال و اندک کار قضات تا اندازه چک تلقی میشود و به تجارب سالها آموخته شده که اگر جریان قضا در داخل این- چوکات بعمل آید وصول به حقیقت و عدالت بیشتر مکن میشود یک بار دیگر باید خاطر نشان نمود که در قبال تمام این ملاحظات رولی را که صفات و اخلاق قضای در رسیدن به حقیقت و عدالت و حفظ حقوق دارد هیچ چیز دیگری عو ضر و جانیشین آن شده نمیتواند و همینطور است در هر امر اجتماعی و اداری دیگری که تصور فرمایید.

چند کلمه را چه به شکل ظاهری انعقاد محکمه نیز گفتنی است تذکر داده شود برای انعقاد محکمه و جریان امور قضایی علی الاکثر حال نسبت به بزرگی ساخته میشود که در آن نشستگاه قاضی و هیئت منصفه و متهمین و مدعیان عموماً و وکلای دعوی و ناظرین جریان محاکمه عموماً در آماتیت است مخصوصاً در حوادث مهم جنایی ها کشف اختلاس و رشوات از رجاء بزرگ محاکمه در محضر عامه علناً و به خاطر تشهیر جریان پیدا میکند بزرگترین مغزهای بشری چه در حصه تثبیت اتهام و چه دفاع از متهم به کار می افتند متخصصین وکلای درجه اول حقوق که در عین زمان به روحیات و اجتماعیات و جسم شناسی- (کرنیولوژی) تخصص و تجسس دارند هم در تثبیت اتهام و هم

دفاع از متهم اقدام میکنند و جریانات آن جزیره هرزه روزنامه ها چاپ میگردد و در بعضی موارد چنان صحنه علمی در محکمه ساخته میشود که هیچ درامای به پای آن نمیرسد. مطالعه نطق ها و - خطابه های دفاعی که از طرف مدعیان عموماً و وکلای دفاع متهم در محکمه ایراد میگردد و علاوه از کمال فصاحت و بلاغت محتوی بزرگترین مطالب علمی و حقوقی و اجتماعی و جرم شناسی و روحیات میباشد و مطالعه بعضی از آنها به قدر خواندن چند کتاب در همان موضوع به مطالعه کنند. معلومات میدهد. قاضی به احترام تمام از اتاق خود با عبا و عصا و کلاه مخصوص وارد محکمه میشود و همه به کمال احترام به پا میشوند و مراتب تعظیم را به جا می آورند. رسمیت محکمه ابلاغ میشود و قضیه به جریان می افتد. گفتار قاضی در محکمه در محکومیت یا تبرئه محکومین که اکثر جزای در جرایم چاپ میشود بزرگترین منبع ايقاظ برای مردمان عادی و یا بزرگترین شخصیت های اجتماعی در تعلیم اخلاق و تشویق اذهان و بیداری عموم مردم در سلوک و رفتار قانونی و مدنی به حساب میروند. محاکمه های مهم چه جنایی باشد چه سیاسی و چه اختلاسی مثل درامهای بزرگ و دلچسپ علاوه عموماً بر جلب میبند عده قلیلی تو فحیح حضور را در حال محکمه می یابند اما اکثریت عظیم جریانات را بنا ولع خاص از مندرجات روزنامه ها تعقیب میدارند نگارنده شخصاً جریان چند محاکمه را تعقیب کرده ام در یکی از این محاکمات معین وزارت تجارت که از طریق منسو بیت پارتی کارگر با این مقام رسیده بود مورد تعقیب و اتبع شد. چند سال بعد

روزنامه ها درباره به یاد این مرد افتادند عکس و خاطرات او را ثبت کردند خلاصه گفته بود که عذاب جهنم را چشیده است و تیکه پای چنین اشخاص به محکمه کشیده شد تمام خصوصیات زندهگی او از ابتدا تا انتها در میدان می آید. در این محکمه زن و مادر او را به حیثیت شاهد آوردند و از ادای آنها تحقیقات نمودند اما در اخیر چیزی مهمی ثابت نشد فقط اینقدر واضح گردید که نابود از فیض دسترخوان و اپارتمان یک نفر دلال و پیشکاری یهودی یگان دفعه استفاده کرده یک - دانه قطعی سکرت گرفته و هداری ساج و سیگار اخذ داشته است در قابل بعضی مراعات خصوصی در امور اداری مرپو ط به خود نموده است. این شخص به کمال پیدنای و رسوایی و افتضاح از دستگاه حکومت رانده شد و در مدت زمانی که تحت محاکمه بود خودنو خانه اش در تحت بشارت تحقیقات محاکمه روزنامه ها قرار داشت.

چنین است طرز محاکمه در بعضی ممالک اروپایی و طبیعی است که در این جریان حکمت های نهفته است که همه قابل تامل میباشد و درس مهم اینست که ترس از تعقیب و بازخواست قانونی حتمی است که بکسویه همیشه وجود داشته باشد اگر چنین نباشد اشخاص و رجال با اتکا به قوه قومیت یا نفوذ و اعتبار پارتی و رفاهت و غیره از جزا و تعقیب معاف شوند در چنین احوال قوانین حکم تارهای عنکبوت را می یابند که فقط هوام ضعیفه به آن گرفتار شده ولى اقویاً آنها پاره میکنند و خود طبیعی است که بدتر از این وضعی تصور شده نمیتواند و امور ملکی که به چنین احوال ناهنجار گرفتار باشد هیچ وقت به سامان نخواهد رسید.

ادامه دارد

# در گذرگاه آزمون دگر

از ص ۳۳

شامل هر دو حال؟ آینده را چگونه میتوان در خطوط فکری و آرمانی خویش طرح ریخت؟ با پذیرش های جدید؟ با گزینش های جدید یا انتخاب جدید؟ یا برعکس؟ مادرمز میان حرف و عمل کدام موقعیت را پذیرفته ایم؟ گذشته را چگونه میتوان به ارزشیابی و قضاوت همه جانبه گرفت؟ رابطه ها و ضابطه ها را چگونه میتوان از هم تفکیک کرد و چگونه میتوان این دو را به ارزشیابی نشست؟ تا اصلها و معیارهای اساسی مسخ نشوند؟

بدین ترتیب ملاحظه میشود، چرا های در اوان میتوان انداز را که هر کدام در یافتن پاسخ دقیق را لازم دارد، تادروشنی شناخت معایب و ناتوانیها از یک طرف و آگاهی کامل بر تواناییها و امکانات میسر از جانب دیگر، خط حرکت به جلو با دقت مشخص گردیده و ساینل و زمینه های سفردر مسیر - آینده با تخنیک ها و شیوه های مطلوب به خدمت گرفته شده و اشکال مبارزه برای دست یافتن به اهداف سیاسی انتخاب شود.

این گزینشها و انتخابها و شکل پذیرشها و دگرگونی ماهیت ها در این صورت آگاهانه و حسابی از آداب و خواهداند و احساسات عواطف و تمايلات فردی جای خود را برای - محاسبات علمی آگاهانه و تجربی رها خواهد کرد. در چنین یک زمینه، تحقق یافته پس که اصلها و معیارها حاکم اند و ضابطه ها را بتوان لمس کرد، میتوان گفت خود - شناسی و جودی ما میسر خواهد آمد و ما موریت تاریخی ما با تمام اند و هباری خونین آن، شمر ریختن و افتخار آفرین خواهد شد.

بیا بید لفظها در ریابیم و حسابات آنرا بشناسیم؟ لحظه ها و فرصت ها بیابیم که بسیار سیال و زودگذراند. موقعیت موجود را که - بسیار شکننده کی دارد، ساده نه انگاریم، چرا که عبور ما از این استقامت دشوار گذر و جغرافیای تاریخی ما تکرار شدنی نیست، آنچه گذشت با ر دیگر میسر نخواهد شد و این هشدار را به خاطر داشته باشیم، که گفته اند:

نگهی جهان نوردی قدیمی ز خود برونای که ز خویش گزشتی همه جا رسیده باشی

وقتی ادایه جنگ بمنفع آن ها نباشد ناگزیر از آن دست میکنند. حاکمیت مردم تن در میدهد که از طریق سیاسی میتوان بمسائل پرداخت. در شرایطی که جنگ بر مبنای منافع نیروهای خارجی صورت گیرد و از طرف اداری مردمی برخوردار نباشد مسلماً صحیح نبوده و میتوان روی قطع جنگ برقراری صلح واقعی مبارزه مشترک اجتماعی را پیش برد و در این راه متحدانه تلاش نمود و مردم را از سرخانمانسوز آن نجات داد.

چند دستگی و نفاق به شکل گسترده و وسیع آن واقعیت ملموس دیگر است، که باید به خاطر نابودی آن موجود آوردن وحدت اجتماعی و ملی تلاش نمایم و در موجودیت نفاق و عفرقه قادر به هیچ کاری اصولی و مردمی نمی - باشیم و انرژی ها و استعداد های - مردمی نیز هدر میرود.

تلاش ها و پلان های شوم - تجاوز به خاک ما نیز واقعیت ملموس شده و کشورهای مختلف تحت عناوین مختلف میخواهد به تمامیت ازبکی ما صدمه زنند میتوان بجای حفظ تمامیت ارض مبارزه مشترک و متحدانه را آغاز و انجام رسانید.

تداوم متحدانه مبارزه روی اصول واقعی که عمیقاً در یک ها و ضد - امپریالیستی (استعماری) میتواند تبلور یابد در مسیر پیشرفت خود کبودی و کاستی های مختلف را بر ملا ساخته و اصلاح آنرا میکن میسازد و خود روشن میکند که چه نیروهای می توانند تا آخر راه را ادامه

دهد و چه نیروهای قادر به طی نهای طریق نمی یابند. در این جهان واقعی روشن میگردد که کدام نیروی سیاسی اجتماعی توان پیشبرد واقعی مبارزه را داشته و کدام نیرو میتواند تا یک قسمت راه برود و واضح میگردد که در جامعه روی کدام نیرو تکیه اصلی نموده و بالنده ترین نیروهای اجتماعی را مشخص نمود.

سپس در نتیجه میتوان روی واقعیت های اجتماعی که مخصوص و ملموس است به عنوان اصول وحدت وحدت پایدار و اصولی را بوجود آورد وحدتی که بر مبنای استقلال آزادی، عدالت اجتماعی و حفظ تمامیت ارضی استوار باشد باید متذکر شد که مشخص کردن واقعیت ها به تنهایی کافی نبوده بلکه نیروهای مختلف باید برای مبارزه با آن معتقد بود و الزامات آنها در عمل و نظر بنهینند، مثلاً اگر ما میخواهیم برای آزادی مبارزه کنیم، ولی در عمل آزادی دیگران را سلب نمایم، نتوان شنیدن - نظرات مخالف خود را نداشته باشیم مسلماً نه آزادی را شناخته ایم و نه برای به دست آوردن آن توان مبارزه را داریم و نمیتوانیم به الزامات یک مبارزه جدی و قاطع به خاطر آزادی گردنی نهم. سپس باید در حد درک آزادی و روحیات آزادی دیگران و ملزم دانستن خود به متن دادن به الزامات و حفظ آزادی دیگران بشود کرد تا بتوان صلاحیت پیشبرد و به پیروزی رسانیدن مبارزه به خاطر آزادی را در یافت.

ادامه دارد

# آیا وحدت ضرورت اجتماعی خواست مردم است؟

در واقعیت جامعه تجاوز به حقوق دیگران (استبداد) وجود دارد و قابل حس است، لذا میتوان ضد استبداد مبارزه کرد و هم متحد شد و مردم را از استبداد و مظالم اجتماعی نجات داد. در عوض یک جامعه عادلانه که در آن به حق کسی ظلم نگردد بوجود آورد سلب آزادی های انسانی از قبیل آزادی بیان، فعالیت سیاسی و ... در جامعه واقعیت داشته مردم از آزادی های انسانی و اجتماعی محروم اند؟ لذا به خاطر آزادی مردم و برخورداری شان از آزادی میتوان مبارزه مشترک نمود و وابستگی های مختلف اقتصادی نظامی و سیاسی و ... در جامعه واقعیت یافته و قابل حس بود که است. پس میتوان به خاطر استقلال و عدم وابستگی در جامعه کار مشترک و متحدانه نمود، به عوض وابستگی که عدم وابستگی و استقلال را به ارمغان آورد. پدید آمدن جنگ و واقعیت زشت دیگر است، هیچ نیروی نمیتواند جنگ را تهدید کند، اما اگر به حقوق مردم و کشوری تجاوز صورت گیرد، دو آن صورت جنگ اجتناب ناپذیر میشود. مردمی که جنگ رها می بخش هلی را برای طرد تجاوز برآه می اندازند بر حق بوده و جنگ شان نیز عادلانه است. جنگ عادلانه در محتوا و نهایت خود صلح را نهفته دارد و در واقع، جنگ به خاطر نابودی علت جنگ است. تا وقتی که علت

و واقعیت یافته و قابل حس بود که است. پس میتوان به خاطر استقلال و عدم وابستگی در جامعه کار مشترک و متحدانه نمود، به عوض وابستگی که عدم وابستگی و استقلال را به ارمغان آورد. پدید آمدن جنگ و واقعیت زشت دیگر است، هیچ نیروی نمیتواند جنگ را تهدید کند، اما اگر به حقوق مردم و کشوری تجاوز صورت گیرد، دو آن صورت جنگ اجتناب ناپذیر میشود. مردمی که جنگ رها می بخش هلی را برای طرد تجاوز برآه می اندازند بر حق بوده و جنگ شان نیز عادلانه است. جنگ عادلانه در محتوا و نهایت خود صلح را نهفته دارد و در واقع، جنگ به خاطر نابودی علت جنگ است. تا وقتی که علت

جنگ وجود داشته باشد و تجاوز و نیروهای خارجی صورت گیرد، جنگ میتواند وجود داشته باشد و گمانیکه برای دفع تجاوز و نابودی جنگ می جنگند برحق اند.

وقتی جنگ افروزان بنابه علمی از جنگ دست میکشند و شعار صلح میدهند، در واقع شکست استرا - تیک شان را پنهان میدارند و شکست متجاوزین به شکل طبیعی پیروزی جنگ عادلانه را میسازند.

وقتی عامل جنگ قدرتهای خارجی باشد هر قدر ادایه پیدا کند پیروزی نظامی ندارد، زیرا به هیچ وجه ما نمیتوانیم یک قدرتی خارجی را از بین ببریم و حقوق نظامی داشته باشیم، ولی میتوانیم جنگ را برای قدرت ها قیمت تمام کنیم.



در حاشیه حوادث تخریب

از ص (۲)

نگاه داشت. با تحقق عدالت و انصاف در زندگانی، سکنان رهبر را میتوان از آن خود ساخت. نه با انتقام جویی نه با کشتاری رحمانه. مردم نه با کینه توزی نسبت به مخالف و معترض نه با خصومت نسبت به آنکس که هنگام انتخاب به تو میگوید: نه هرگز.....

فضیلت و برتری در آنست که هنگام طغیان سیل خون ناحق احساس گذشت بر روان آدم چیره باشد؟ نه حس - جنون آلود انتقام جویی و عظمت طلبی ناشی از هو سی کناه آلود حفظسکان رسوا و بدنام کشتی رهبری.

سکان داران این کشتی شکسته که با سرعت تمام رو به قعر امواج پلکشیده میگردند غافل از آنست که در سیرگرداب مخوف و هیبتناکی میروانند و نسیدانند چه عاقبت خطرناکی بر سر راه مردم به خور نشسته این کشور شکل گرفته است.....

هنگامی که اتحاد ناقدی در (۱۶) حوت سال (۶۸) زنگ های خطی را به طرز بی سابقه بی نواختن آورد و چشم ها و گوشها را متوجه بازی های خطرناک عقب پرده این درامه ننگین ساخت. بسیاری مان بصرحانه با میان و هرات نیز برخی شایعات

در باب ادامه هیات خفا باطله - گرانه رسوا را آفتابنی کرد. حالا مردم به روشنی در می یابند چرا هر دو رأس شومزم قبیله که یک سو علم دار - کوی نسیم سرخ است و سوی دیگری درفش ارگو یا اسلام سبز، بدتها قبیل با هم به تبادله کادرها پرداختند و عده بی از فعالین دست اول خود را در گذرگاه های خاص سیاسی و معا برآمده شده جایجا کردند. این روند

معامله گرانه که از آغاز حاکمیت به اصطلاح انقلابی در اوایل سال (۵۷) شکل گرفته بود به نطفه عمل نشاندند. در (۱۶) حوت به نقطه انفجار آمد.

مجریان این تبهکاری خیانت آلود امیدهای خود را به یک نقطه موهوم دوخته اند. کودتا و ضحی حاکمیت در کشور اقدام جنون آمیز یک هرگز دردی را در او نکرده و در آینده نیز شمر نخواهد داشت. این جماعت فاقد احساس سو و ولایت که تا به حال چندین بار دستشان به خون ملت آغشته شده و هر بار نیز به ناس - فرجامترین سرنوشت خود را محکوم دیده اند. چرا باز در پی همان خط رسوای معامله گری و شو طفه کام میگردانند؟

هموطنان عزیز!

این چهره های بدنام و بی سو و ولایت را که گاه با درفش های سرخ و گاه با پرچم های سبز از معا بر و گذرگاه های ویژه میگذرند و با اقدام به کودتاهای خونین، سراز گریبان ضایع بیگانه گان بیرون میکنند و هر آن دست به قطع شا هره های زندگی مردم آزاده و وطن میزنند و هنگام خطر سرد رو ن پرده - اختفا میبرند و در لنگوش - بیگانگان میخسند و مطابق نیازگاه این جهان گاه آن قبا ی دیگر در سر میکنند افتخا کنند.

سرازه برضد کودتاگرای و قرار گرفتن در برابر آن و مخالفت با تفکر هواداران کودتا و مبارزه علیه ضایع کودتاچیان سند شرافت هر هو وطن بیدار دل کشور است.

هموطنان به خون نشسته عناصر آگاه، سو و ول و متحد وطن! شما در میان هر حز ب یا تنظیم که همتیاد در هر موقعیتی که قرار دارید، خواه در میان حزب و وطن خواه در میان احزاب مخالف آن خواه

در داخل کشور و در شهرها و دهات یا سنگرهای رزمی خواه در خارج صاحبان این دستهای آلوده را بشناسید و نقاب از چهره ها پشان بردارید. این دستهای خونین در کاراز هم - پاشیدن و حدت ملی و ایجاد انگیزه های بسیار خصمانه میان ملتها و اقوام کشور اند آنها اهداف اصلی شان را در جلو گیری از نفوذ اندیشه دموکراسی و تعدد احزاب و جلو گیری از تشکیل دولت سنوری و سرانجام جلو گیری از ایجاد حاکمیت وحدت ملی میبایند. این دسته های بنیادگرا و متمصب و عظمت طلب تمام مید های شانرا بسته به استقرار دیکتاتوری و ترویج کودتاگرایی میبایند. این تبهکاری ها و شو طفه های ضد ملی که عدتاسا هدایت کشور های بیگانه صورت میگردند، نتیجهی جز ادامه و تشدید جنگ داخلی و سخت خفونت و تعدد استبداد و از میان بردن شرایط افتی جویی و مصالحه و جز دامن زدن به شقاق ملی ندارد.

هموطنان عذاب کشیده! هواداران کودتا و کودتا - گرای، دشمنان و اقمی تمام ملیت ها و اقوام با هم برادر کشور اند. آنها نه پایند ضایع پشتون هاند و نه پایند ضایع تاجیک ها، یا از بیک ها و هزاره ها. کودتاچیان و معامله گران هدفشان یا حفظ قدرت است یا کسب آن، به هر قیمتی که ممکن باشد. برضد ضایع و مواضع آنها برزمید.

هموطنان عزیز! ما در ضمن به سر میبریم که از نگاه خلعت دورانی خو پیش بسیار عجیب و دراماتیک است. روح جامعه فی السجوع و عناصر روشنفکری به ویژه در سنگسره اوضاعی که تاکنون چراغ قله های روشن در دستو های تشریح و توضیح آن راه نیافته، به صورت دردناکی شکسته میشود.

روشنفکر افغانی هنوز هم فشار وحشتناک بحران اجتماعی را که طی یک دهه در روانش ترسب نموده، بپیوسته تحمل میگردند. و اقمیت چنانست که در سبب تقهیمات زبانی و پرا تیکی جامعه آن دروازه هایی که با بست در چهار سوی زندگی گشوده - باشند، بسته اند و قفل های بزرگی از سینه آنان آویخته است. روشنفکر افغان در پس برهه روزگار، اگر چه با تمام قوا ی خویش به دنبال ارزش بزرگی به حرکت درآمده؛ اما پنداری که در خواب خوش ((سیاهی)) گلویش را با پنجه های پولادین خویش میفشارد. تا فریادش به گوش زمانه نرسد. این ارزش، آزادی است.

ناگفته پیرهن است که هر حادثه ای که حدوث آن در خطه تصور میگرد، اکنون در محیط ما زمینه می میباید. تا از قوه به فعل درآید. نیات کونکون در هر استقامت دلخواهی که به کار گرفته میشود. در زندگانی صورت وقوع به خود میگرد. زبانها هر چیزی که میگویند، ذهنها به هر رنگی که طراحی میبایند هیچ یک ازین دو مانع حرکت دستهایی که برضد زبانها و افکار به کار میافتد، نمیگردند. دیگر جای هیچ تردیدی باقی

ازادی

نیست که ماهه دست پرورگان محفل گرفته با انار شیم و بن بست هستیم. در بافت علقها نیاز به تلاش فراوان ندارد. تمام جامعه در تقویت با وجدان هو می بشریت، به دنبال ارزشی که جاودانترین ارزشهاست، به راه افتاده است: آزادی! با آنکه این یک حرکت بدیع و تکرار نشده نیست، و سیر طبیعی تاریخ انسانی است؛ اما از نظر خلعت و ماهیت خویش مشخص است و این هم مرسوم و ویژه کی دوران است که نیروهای جامعه از لحاظ وحدت آرمایی، به دام نسوسی پارادوکس و تاریخ بیگانه کی گرفتار آمده اند. به دلیل اینکه تاریخ میهن ما حکایه از آن دارد که ملت همیشه در تحصیل و نجات آزادی هویت خویش را در یک زبانی روحدت اداره و عندتظار ساخته، و مانند امروز، عنصر ((وایسته کی)) نتوانسته، خون پاک نجات ملی مردم را آلوده نماید.

زبانهای مختلف نیروها به نام آزادی تکبیر میگویند. این چه باده ایست که انسان از آوانی که از حریم عدم پا به عرصه هستی میگذارد، در خمار آن میسوزد، جباریت و قهاریت را پیوه کرده چشمها را از کاسه خانه ها بیرون می آورد و تلخها شور آفرین و گرم را بانوک شمشیر از بند و چسه سینه ها، بیرون میکند.

اعلامیه مشترک جبهه متحد مردم افغانستان برای

از ص (۱)

قضیه کشور را از طریق ملت متحد و با از دیاد نقش و سهم ایمن موسسه جهانی نیز تسریح بخشیده در جهت ایجاد یک دولت سنوری قابل قبول - اکثریت مردم و میخنی براراده، انسان در روشنی طرح پنج فقره ای جناب محترم ها و سرسبز پکویار سرمنشی ملل متحد پاری میبایند.

جبهه ما در جهت قطع آتش جنگ و استقرار صلح که از طریق یک انتخابات آزاد مطابق اساسات پذیرفته شده دموکراسی شجر به ایجاد حاکمیت ملی مستقل و ناوابسته در افغانستان گردد و حق حاکمیت تمام ملیت ها و اقوام کشور را بر سر نوسخت خویش بدون در نظر داشت رنگ و نژاد و مذهب شان در وجود یک دولت دارای پایه های مردمی شمول نماید از هیچگونه سومی و مجاهدت در بخش نس و رزد، ما همه امکانات مادی و معنوی خود را وقف آرمان صلح و آرامش در کشور و احاده حقوق انسانی و دموکراتیک این سرزمین میبایند.

برود و کشور یمنی شوروی و امریکا نه تنها باید جریان صد و ر جنگ افزا را را به کشور ما قطع کنند، بلکه پایه پای این اقدام سو دمند باید تمام شرایط خارجی حل و فصل کامل

((ومن الله التوفیق))

گماهی همانند مادری برای - حراست از هستی خود و فرزندش شهید میخود، و تمام آرمانهای خویش را برای حفظ و حصول آن به قمار میگذارد، مجزه می - آفریند و هنرمند خویش را تا مقام عرض متعالی میگرداند.

استنباط کلی و تبلیغی از آزادی نشانه عدم وقوف و شاعر لازم در درک و معرفت آنست. در باب چنین بیگانه کی و خلا حتی تاریخ جوامع انسانی بسا نوعی ملاحظه بر خورد مینماید آزادی در متن خویش هواره جوهر و مایه جاهلیت زنده کی و مشخصه فرد فرد انسانی بوده است؛ مگر نباید از نظر دور داشت که آزادی، چه بسا که در یک یا چندین مرحله تاریخ، مدوح طبقه یا قشری بوده، و در سره بی دیگر به خصم نابخشدنی و خطرناک آنان بدل گشته است. حتی در قیاس که به زمان آوردن وجه تمایز آن، قلبهای ناپایدار شانرا لرزانید و عنصر امپریل آدمیت را در نهاد ایشان به ذلت کشاند، است.

لازم به توضیح نیست که نمیتوان از زبان دژخم حربه پیی شنید که آزادی را دوست ندارد و آنرا معدوم خواهد کرد. دژخم برای تو جبه قساوت خویش بخون تزدید ((نجات آزادی)) را - هو ان خواهد کرد.

روشن است که آزادی طلبی دوره محکومیت با آزادی خواهی دوره حاکمیت، تفاوت عمیق دارد. قبل از همه باید به این موضوع عطف توجه نمود که آزادی - در همین حال که ساده ترین نیاز و طلب انسانهاست متناسب با آن، بفرزنجترین پدید مایست که انسان ها در بهره گیری از آن و درک آن، موضع مشترک و وحدت نظرند داشته است.

آزادی نامیست پرتپین و سر - افزا کننده، بهانه ایست برای حرکت و خون ریزی و کشتار، دستاو یز بیست قابل وصول آرمانیست ابدی و جاویدان که عدمش نبود حیات و حرکت!

درین قطع، چی گونه کی توضیح آزادی به حیث امری هم نزد روشنفکران متبازز گشته است. عناصر آگاه که در بن ترازی دی دوازده ساله قد بلند نمودن مودرن مدت اما ج زخها شمشیر حاکمیت به مفهوم علم و خاص آن بوده، و در شیره خود پخته شده است. آزادی را به چه طرز میفهمد؟

شکی وجود ندارد که عناصر آگاه در امتداد چندین دهه، بالخاصه در دهه اخیر، برای آزادی مشت بر درگاه استیلا کوبیده اند و در این امر تردید نداشته اند. که آزادی، اهمیت و اعتقاد جامعه را تکمیل مینماید مگر تا امروز، از سیاه های برجسته آزادی در جنبش ملی، فریادی شنیده نشد، است. تا به این پرسش پاسخی بیابند، که چی گونه میتوان به هنگام تنفس از آب و هوای آزادی، فرصتی و اقمی فراهم



برادر محترم هوطن! از کشور زبوری نامه سرپا لطف شما به اداره میهن رسید ما قسمتهای از آن را نشر میکنیم... (Text continues with administrative matters and news reports from the Zebouri region)

گونه همکاری مالی و قلمی را بعد لجهای پاک انتظار داشته باشید ۲۰ اسد ۱۳۷۰ (Text continues with a report on financial and clerical cooperation)

چون موسسات هنوز در جریان تکامل است و ما هم اکنون با آن تجربه می نمایم و کوشش میشود که به سرحد کمال رساننده شود... (Text continues with a discussion on the progress of various institutions)

اهمیتی ندارد. برعکس خیلی مهم است که در یک نظام اقتصادی نهادی وجود داشته باشد و تا وقتی که این امر به انجام رسانده نشده زمین برای ملاحظه تاسیس نظام و مبادی سیاسی موجود شده نمیتواند... (Text continues with a discussion on the importance of economic and social structures)

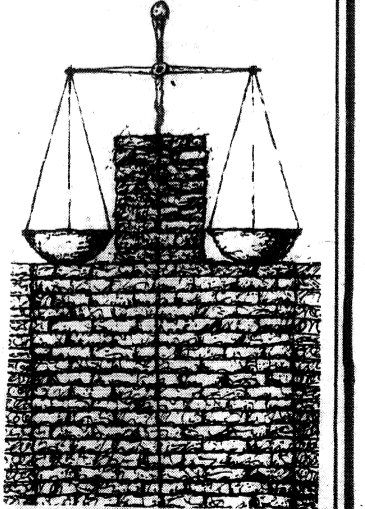
## میهن و خوانندگان

بافتن سلام و تمننات نهایت صمیمانه و قلبی میخواهم به اطلاع بفرسانم که در آخر سال ۱۳۶۹ یک شماره نشریه جدید میهن دست به دستافشانهای مهاجر بالاخره به دست من رسید که از مطالعه آن نهایت لذت بردیم و آنها را به نظرهای غفاید و مناقح تمام مردم افغانستان یافتیم... (Text continues with a message to readers and subscribers)

هوطن عزیز اقبال احمد! مادر جواب نامه شما که در شماره (۲۵) ماه دلو (۱۳۶۹) نشریه میهن به چاپ رسید... (Text continues with a response to a reader's letter)

حقیقت غیر قابل انکار است که امروز در تمام دنیا کوشش میشود که دو کراسی گسترش و توسعه نیابد... (Text continues with a political or social commentary)

به طور کلی از جهت رفاه مادی شرایط و اوضاع خیلی بهایه نتیجه خواهند داد... (Text continues with a discussion on social and economic conditions)



آگای هوطن! در روز شنبه ۱۳۷۰... (Text continues with a notice or advertisement regarding a date and location)

تصویر نظریات تحریک... (Text continues with a notice or advertisement regarding theoretical views and organizational matters)